

حضور در موطن وجودی خود

صوفی آر باده به اندازه خورد، نوشش باد
 آن که یک جرعه می از دست تواند دادن
 پیر ما گفت: خطا بر قلم صنع نرفت
 شاه ترکان، سخن مدعیان می شنود
 چشمم از آینه داران خط و خالش گشت
 گر چه از کبر سخن با من درویش نگفت
 نرگس مست نوازش کن مردم دارش
 به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ

ور نه اندیشه این کار فراموشش باد
 دست با شاهد مقصود در آغوشش باد
 آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد
 شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد
 لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد
 جان فدای شکرین پسته خاموشش باد
 خون عاشق به قدح گر بخورد، نوشش باد
 حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد

=====

صوفی آر باده به اندازه خورد، نوشش باد ور نه اندیشه این کار فراموشش باد

در مسیر سلوک اگر انسان جایگاه و ظرفیت خود را نسبت به حضرت محبوب بیابد، به راحتی می تواند در توحیدی که مقصد اولیای الهی است، مستقر شود و به یک معنا باده نوشی کند، زیرا خود را در جایگاه وجودی خود، احساس می کند و این نوعی استقرار در «وجود» است که عین مستی است، در این حالت هستی او برایش عین مستی است. زیرا در موطن وجودی خود، خود را دنبال می کند. حال اگر به جای چنین حضوری به فکر جایگاهی دیگر افتاد و آرزوهای خود را در جایگاهی غیر از جایگاهی که در آن مستقر است دنبال کرد، عملاً از منزلگاه هستی و مستی محروم می شود.

=====

آن که یک جرعه می از دست تواند دادن دست با شاهد مقصود در آغوشش باد

در راستای حاضر شدن سالک در جایگاهی که باید مستقر باشد، حال اگر بتواند خود را در همان حضور بیابد و به فکر حضور دیگری نباشد و به اصطلاح جناب حافظ بتواند جرعه ای از می را که مربوط به او نبود از دست بدهد، می تواند شاهد مقصود را در آغوش بکشد و آنچه را می خواهد در همان حضور اولیه بیابد که همان حضور در زمان باقی است و احساس وجه وجودی که انسان با خدا دارد و در روزمرگی ها از آن غفلت می شود.

=====

پیر ما گفت: خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

پیرِ ره رفته، با چشم بینای خود می بیند که عالم آن چنان بی نقص و بی عیب است که در هر جای این عالم بایستی و حاضر شوی. در واقع در سراسر عالم وجود حاضر شده‌ای، مشروط بر آن که طبق بیت قبلی در آرزوی جرعه‌ای دیگر جز در همان حضوری که قرار داری نباشی. این نوع نگاه و نظر به عالم، نظر و نگاهی است که جایی برای نقص و خطا در عالم نمی گذارد، برعکس آن‌هایی که با طلب می بیشتر با نداشتن‌های خود روبه‌رو می شوند و آن نداشتن‌ها را خطاها و نقص‌های عالم وجود می پندارند.

=====

شاه ترکان، سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد

وقتی انسان به جای نظر به حضوری که برای او حوالت شده، سخن مدعیان سلوک و صفا را می شنود، عملاً به نداشتن‌های خود نظر می کند و با تجاوز به آنچه از آن او نیست، کارش به قتل مظلومی پیراسته از جرم، یعنی سیاوش می کشد و شرم نمی کند که ریشه این تجاوز، عدم درک حضوری است که می توانست در آن مسقر شود و خود را در مرکز عالم وجود احساس کند.

=====

چشمم از آینه دارانِ خط و خالِش گشت لبم از بوسه ربایانِ بر و دوشش باد

آن چنان محبوبِ ازلی در همه جا حاضر است که چشم من دائماً با خط و خال و زیبایی‌های او روبه‌رو است و لب من هم دائماً از قد و بالای او که همین مظاهر عالم وجودند، بوسه می‌رباید و احساس نزدیکی کامل می کند. زیرا جناب حافظ متوجه نسبت اصیل خود با حضرت محبوب شده است که چگونه حضرت محبوب از رگ گردن او به او نزدیک‌تر است. پس کافی است به خود آید و بیابد چگونه می تواند در یگانگی با حضرت محبوب به سر ببرد و در هر مظهري و در هر واقعه و رُخدادی، خط و خال او را بنگرد و از مظاهرش بوسه اُنس بریابد. مثل آن که در فتح خرمشهر در اُنسی که با حضرت او پیش آمد گفته شد: خرمشهر را خدا آزاد کرد. مثل بوسه اُنس در نمازی که بر پیکر مبارک حاج قاسم سلیمانی خوانده شد.

=====

گر چه از کبر سخن با من درویش نگفت جان فدای شکرین پسته خاموشش باد

آری! او به جهت مقام کبریایی‌اش بالاتر از آن است که مستقیماً به ظهور آید ولی با این همه و با همه خاموشی‌اش، چه اندازه میدان اُنس با خود را به زیبایی تمام فراهم کرده، تا در عین احساس جلال او، از جمال او محروم نمانم و

این راز بزرگی است که انسان در جمالش، جلال او را احساس می کند و در جلالش، جمال او را می یابد. جانم فدای خاموشی اش که همان وجه جلالی اوست، این چنین جذاب و دل رُبا است. در دفاع مقدس جمال او در جلالش ظاهر شد، در متن شهادت عزیزان و تجلی جلالش، آن چنان خود را نمایاند که گویا سراسر عالم را فرشتگان پر کرده اند.

=====

نرگس مستِ نوازش کنِ مردم دارش خون عاشق به قدح گر بخورد، نوشش باد

در دل نرگس مست او و در دل عزت جلالی اش آن چنان نور نوازش گری و اُنس نهفته است که انسان احساس می کند هرچه جلالی تر ظهور کند بیشتر به ما نزدیک می شود. پس اگر در جلوه جلالی اش خون عاشق را به قدح و نه پیمانه، پیمانه بریزد و سر بکشد، نوشش باشد. زیرا در این عاشق گُشی باز نوازش گری و مردم داری نهفته است که به ظهور می آید.

=====

به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد

در خطاب به حضرت محبوب عرضه می دارد: در راستای حضور در جایگاه وجودی و حضوری که حافظ برای خود حفظ کرد، در جهان به غلامی حضرت حق مشهور شد و این در شرایطی است که حلقه بندگی جلوات جلالی او در گوش اوست تا در اوج جلال او نیز حاضر شود، در وقتی که «صوفی آر باده به اندازه خورد نوشش باد». مائیم و تاریخی که بر ما حوالت شده تا در جایگاه تاریخی خود با خود به سر بریم و جهانی را بیاییم که سراسر کیفیت است.

والسلام